

# زیباترین درخت

نمایشنامه منظوم

محمدحسین صادقی



# زیباترین درخت

نمایشنامه منظوم

محمدحسین صادقی



در دفتر کتب کتابخانه ملی  
شماره ۲۲۳۵۰۶  
ثبت گردید



راهگشا

شیراز - خیابان انقلاب (مشیرفاطمی) - نبش اردیبهشت -  
طبقه دوم - تلفن: ۵۸۴۳۵ صندوق پستی ۴۷۵ -  
۷۱۹۵۵

نام کتاب: زیباترین درخت  
نویسنده: محمد حسین صادقی  
نوبت چاپ: اول، تابستان ۱۳۷۱  
تیراژ: ۵۰۰۰  
حروفچینی: شیراز ۳۷۱۷۷  
لیتوگرافی: صبا ۳۸۶۸۶  
چاپ: مصطفوی ۳۲۹۱۵  
ناشر: راهگشا - شیراز ۵۸۴۳۵  
طرح روی جلد: علیرضا انتشاری

بسمه تعالی

نمایشنامه منظوم:

## زیباترین درخت

برای نوجوانان

شخصیت‌ها: باغبان، کبوتر، آفتاب، چشمه، آبسردک، کرم

ساقه خوار و روباه

دکور صحنه: یک بیابان خشک است با چند بوته خار کوهی خشک که در عمق سن نقاشی شده بین نقاشی و دیوار فاصله‌ای برای رفت و آمد وجود دارد. صحنه کاملاً روشن است. صدای باد پخش می‌شود

آفتاب پشت کوه ایستاده و سرش پیدا است. (نمایشنامه منتهی به اینجاست)

باغبان پیر با کوله بار وارد می شود خسته است و دنبال آب و سایه می گردد. قمقمه خالی اش را به علامت بی آبی به دهان نزدیک می کند. چند بار روی سن می چرخد جایی برای استراحت پیدا نمی کند جلو سن می آید و می نشیند.

### باغبان:

در این کویر بی آب	تنها و خسته ام من
مانند تکه درختی	پیر و شکسته ام من
چه آفتاب گرمی	چه خاک داغ و نرمی
چه بادهای خشکی	نه مهری و نه شرمی

(بلند می شود)

نه سایه چناری	که لحظه ای بخوابم
نه آب خوشگوار	که کام دل بیابم

(رو به آفتاب)

یک لحظه باش خاموش	ای آفتاب سوزان
با شعله های داغ	قلب مرا مسوزان

آفتاب: (با مهربانی)

ای باغبان خسته	این خواهشت بجا نیست
این یک کویر خشک است	اینجا که روستا نیست
من گر دمی نتابم	تابنده نیست دیگر
مرگ است حاصل کار	کس زنده نیست دیگر

(بعد از چند لحظه تفکر اشاره به باغبان)

اما تو باغبانی      با کار می‌توانی  
در این کویر سوزان      یک باغ گل نشانی  
باغبان:

یک باغ گل؟ چه زیبا      اما چگونه؟ تنها؟  
تنها نمیشود کاشت      بذر امید حتی  
نه آب و چشمه‌ای هست      نه بذر و شاخساری  
نه قوت جوانی      نه بیل و آبیاری  
آفتاب:

اما نباش نومید      آخر خدا کریم است  
تا او همیشه با توست      نه جای ترس و بیم است  
(باغبان به دور سن می‌چرخد آفتاب به طرف کوه میرود و کیوتر حسنه  
وارد می‌شود و بعد از یک چرخش به جلو سن می‌آید)

کیوتر: (با بی‌تابی و خستگی):  
در این هوای سوزان      تنها مسافر من  
تنها تر از همیشه      اینبار می‌پریم من  
ایکاش نکدرختی      در این کویر می‌بود  
تا چند لحظه بر آن      میشد نشست و آسود  
ایکاش چشمه‌ای آب      در زیر آن روان بود  
تا استراحتگاهی      بهر مسافران بود  
باغبان: (به طرف کیوتر می‌آید)  
سلام ای کیوتر

آیا مسافری پا  
کبوتر (با مهربانی):

سلام بر تو بادا  
اینجا مسافرم من  
باغبان (آه می کشد):

از شهر و از دیارم  
از دست مردم بد  
هر جا گلی نشاندم  
گل‌های دوستی را  
کبوتر (با ناثر):

من هم زمیند رستم  
در صد کمین نشستند  
هر جا ز صلح گفتم  
سنگ صبور بودم  
از بس زدند با سنگ  
با آن سیاه دل‌ها  
باغبان:

آه ای کبوتر من  
مانند چشم‌های آب  
(بعد از چند لحظه)

من قصد دارم اینجا

اینجا تو پاداری

ای پیرمرد تن‌ها  
چرا توئی در اینجا

هجرت نموده‌ام من  
راحت نبوده‌ام من  
آن را زریشه کنندند  
با داس و تیشه کنندند

اکنون مهاجرستم  
هر جا که من نشستم  
گفتند خود پرستم  
در خویشتن شکستم  
بر بال و پا و دمتم  
پیوند را گشتم

حرفت چقدر زیباست  
هم پاک هم گواراست

یک بوستان بکارم

اما هزار افسوس که یاوری ندارم  
(به غمق من می‌رود کبوتر جلو می‌آید)  
کبوتر (به خودش):

گم‌گشته منست او حاشا نمیتوان کرد  
بهتر از او کسی را پیدا نمیتوان کرد  
(به باغبان):

غم‌گین نباش زیرا من یاور تو هستم  
در این کویر بی‌آب آب آور تو هستم  
باغبان: (با خوشحالی)

شکر خدا که پاری بهر کمک رسیده  
اینگونه آشنایی هرگز کسی ندیده  
باغبان و کبوتر: (با هم)

ما بدر دوستی را خواهیم کاشت اینجا  
آینده‌ای پر از گل خواهیم داشت اینجا  
آفتاب (در حالیکه به جلو می‌آید):

این دوستی چه زیباست در بین دردمندان  
ای دوستان یکدل باشید شاد و خندان  
کبوتر:

ای آفتاب پر مهر باید کمک نمایی  
تو بر فراز این دست مانند رهنمایی  
باغبان: (به آفتاب)



بهر درختکاری      آبیست حاجت ما  
آبی بمانشان ده      بنما هدایت ما  
آفتاب:

یک چشمه می‌شناسم      در دور دست اینجا  
آنجاست پشت آن کوه      پای درخت و گلها  
باغبان: (به کبوتر)

پرواز کن کبوتر      رو چشمه را بیاور  
چندین درخت و گل را      بهر صفا بیاور  
(کبوتر، بال می‌گشاید و بعد از چند چرخش خارج می‌شود)

باغبان:

آماده باید سازم      این خاک پر بهار را  
تا خود به‌پرووراند      گلهای با صفا را  
آفتاب (به باغبان):

گرچه درختکاری      در این کویر سخت است  
اما اراده تو      زیباترین درخت است

باغبان:

یکدشت یاس وحشی      در سینه‌ام نهان است  
مثل کویر، پیرم      اما دلم، جوان است

(باغبان، روی زمین می‌چرخد و با دست طرحهایی می‌کشد، آفتاب به  
عمق من میرود، کبوتر، در حالیکه چند شاخه درخت و گل در دست دارد  
به همراه چشمه و آبدزدک وارد می‌شوند. کبوتر از یک طرف و آبدزدک

از طرف دیگر چشمه را بطرف خود می‌کشند در دست چشمه، یک  
آب پاش بر از آب است.)

کبوتر (به باغبان و اشاره به آبدزدک)

می‌دزدد آب‌ها را	این آبدزدک شوم
این آب پری‌ها را	آلوده می‌کند او

آبدزدک:

این چشمه از شما نیست	مال منست این آب
در باغ من صفا نیست	گر چشمه را بدزدید

کبوتر:

این سهم تشنگان است	این آب از شما نیست
باغی زدبگران است	دزدی نور کرده‌ای، تو

باغبان:

عطر بهار دارد	ما تشنه‌ایم و این آب
او اختیاریار دارد	آنجا رُود که خواهد

چشمه:

من سهم تشنگانم	من چشمه‌ای روانم
با شوق می‌کشانم	خود را به پای گل‌ها
هم‌رنگ آسمانم	هر چند بر زمینم
اشک فرشتگانم	از آسمان چکیدم
آزاده زमानم	کی می‌شوم گرفتار
من گنج رایگانم	جانبخش و روح افزا

آلوده می‌شود، گاه  
از دست آبدزدک  
این قلب مهربانم  
بر لب رسیده جانم  
خواهم در این بیابان  
نزد شما بمانم  
آبدزدک:

نه، من نمی‌گذارم  
این چشمه زنده باشد  
یا باید او بمیرد  
یا مال بنده باشد  
باغبان: (رو به آبدزدک)

اکنون که چشمه با ماست  
من پاسدار اویم  
هر فتنه‌ای که آید  
من در کنار اویم  
کبوتر: (رو به آبدزدک)

این چشمه هست مظلوم  
از ظلم و حیل تو  
نابود می‌نمایم  
ایل و قبیل تو  
(باغبان و چشمه، یکدیگر را در آغوش می‌کشند. کبوتر چند شاخه  
درخت و گل را به باغبان می‌دهد و آبدزدک به جلو صحنه می‌آید.)

آبدزدک (با تفکر و عصبانیت):

باید برای اینها  
فکری دگر نمایم  
(فکر می‌کند)

باید که یاوران را  
از نو، خبر نمایم  
(و خارج می‌شود)

آفتاب:

ای چشمه‌سار زیبا  
خوش آمدی به اینجا

(اشاره به کبوتر و چشمه و باغبان)

آئید تا بریزیم      طرح قشنگ فردا  
باغبان (در حالیکه شاخه‌ای را در زمین می‌نشاند): من، شاخه  
می‌نشانم

آفتاب (در حالیکه شاخه را نوازش می‌کند): من، نور می‌فشانم  
کبوتر (در حالیکه به دور شاخه می‌چرخد): من، می‌شوم نگهبان  
چشمه (در حالیکه به شاخه آب می‌دهد): من، آب می‌چشانم  
(دست بکشد بگر را می‌گیرند، بدور شاخه می‌چرخند و دوباره تکرار  
می‌کنند)

باغبان: من، شاخه می‌نشانم  
آفتاب: من، نور می‌فشانم  
کبوتر: من، می‌شوم نگهبان  
چشمه: من، آب می‌چشانم  
باغبان:

باید در این بیابان      کاشانه‌ای بسازم  
بذری به کف پیارم      گلخانه‌ای بسازم  
آفتاب:

یکجا، سراغ دارم      بذری و گل و جوانه  
آنجاست، پشت آن کوه      اکنون، بشو روانه  
باغبان:

ای پاوران بی‌دار      من می‌روم به گلزار

نا بذر گل بیارم      بادا، خدا نگهدار  
(چشمه و آفتاب و کیوتر، دست نکان می دهند و باغبان خارج میشود)

آفتاب:

روزی گذشت و کم کم      وقت غروب من شد  
وقت جدا شدن از      یاران خوب من شد  
چشمه:

نا صبح پاک فردا      ما چشم انتظاریم  
این ساقه های گل را      نا صبح، پاسداریم  
(چشمه و کیوتر، دست نکان می دهند و آفتاب، آرام آرام خارج میشود  
و در همین حال چراغ سن خاموش می شود، نوری کمرنگ روی گل  
می نابد و صدای حیرحیرک پخش می شود. چشمه و کیوتر به دور گل  
می آیند)

کیوتر:

باید مواظبت کرد      از این نهال وحدت  
نا این کویر، گردد      یک باغ پر طراوت  
چشمه:

آه، ای کیوتر، امشب      دل تنگ و دلفمینم  
پرپر شدند، دیشب      گل های نازنینم  
کیوتر (با تعجب):

تکرار کن چه گفتی؟      دل تنگ و دلفمینی؟  
چشمه (با ناثر):

دلتنگ و دلفمینم	آری کبوتر من
گل‌های نازنینم	پرپر شدند، دیشب
در شهر و سرزمینم	یک باغ داشتم من
در سوگشان حزینم	گل‌ها شدند پرپر
نسرین و یاسمینم	نیلوفر و بنفشه
اندوه‌گین ترینم	اشک منست این آب
ای یار و همنشینم	میدانم امشب اینجا
هستند در کمینم	روبه‌اه و آبدزدک

کبوتر: ( با دل‌داری )

ای چشمه تمیزم	ای باور عزیزم
تا خونشان بریزم	بگذار تا بیایند
منقار سخت و تیزم	آماده کرده‌ام من
آماده شو، عزیزم	امشب شب نبرد است

( کبوتر و چشمه، آرام دور گل می‌چرخند، آبدزدک به همراه روباه و کرم ساقه‌خوار به آرامی وارد می‌شوند و جلوس می‌آیند )

کرم ساقه‌خوار

ویرانگریست، کارم	من کرم ساقه‌خوارم
از ریشه در بیارم	باید که شاخه گل را

روبه‌اه:

در زیر کی تکم من	روبه‌اه زیر کم من
در فکر مرغکم من	امشب، گرم‌نه هستم

(آبدزدک به اطراف نگاه می‌کند، چرخ می‌زند و برمی‌گردد)

آبدزدک (با تفکر):

پس، باغبان کجا رفت؟      آن کاردان، کجا رفت؟  
کرم ساقه‌خوار:

باید بهوش باشیم      لختی، خموش باشیم  
روباه:

شاید که در کمین است      با گرز آهنین است  
باید کمی بگردم      چون زیرکی، همین است  
(روباه آهسته، به دور سن می‌چرخد و باز می‌گردد)

روباه:

اینجا که هیچکس نیست      حتی یکی مگس نیست  
کرم ساقه‌خوار:

پس راه ما نبرد است      جز ساقه‌ام، هوش نیست  
آبدزدک:

من از کبوتری که      زندانی قفس نیست  
یک یاد تلخ دارم      منقار تیز، بس نیست؟  
روباه: (به جنگال خود اشاره می‌کند)

کار پرنده با من      جنگ درنده، با من  
تا چند لحظه بعد      کشتار و خنده، با من  
کرم ساقه‌خوار:

من هم که ساقه‌خوارم      گرم است کسب و کارم

تا چند لحظه بعد خوشبخت روزگارم  
آبدزدک:

من هم که آبدزدم آن چشمه هست مزد  
(به روباه)

مشغول کن کیوتر تا آب را آبدزدم  
(روباه می خواهد به طرف کیوتر برود ولی آبدزدک نمی گذارد)  
آبدزدک:

دیوانه ای مگر تو؟ دانا، نه ای مگر تو؟  
روباه:

دانا؟ بلی، ولیکن خیلی گرسنه ام من  
کرم (به آبدزدک):

من هم گرسنه هستم کاری بده بدستم  
آبدزدک:

باید که هر سه با هم بورش بریم تا زود  
همراه، از سه گوشه بابیم هر سه، توشه  
(هر سه به اطراف نگاه می کنند)

روباه: (به یک گوشه اشاره می کند): من میروم به آنجا

آبدزدک (با ترس): من می نشینم اینجا

کرم (به یک گوشه دیگر اشاره می کند): من میروم به آنسو

آبدزدک (به خود اشاره می کند): فرمان حمله با ما

(روباه و کرم، به آرامی به دو گوشه سن می روند و آبدزدک، در جلو



می ماند)

کبوتر (به چشمه):

تو، گفتگو شنیدی؟      تو، سایه‌ای ندیدی؟  
چشمه (به کبوتر):

کبوتر سپیدم      من صحبتی شنیدم  
گفتم ز تو متشاید      اما کسی ندیدم  
کبوتر:

اینجا بمان تو با گل      من گردشی نمایم  
در این هوای تاریک      بال و پری گشایم  
(چشمه به دور گل می‌چرخد و کبوتر، چرخشی به دور من می‌زند، آبدزدک  
خود را پنهان می‌کند اما، کبوتر او را می‌بیند و بلند می‌کند)  
کبوتر (با خشم):

خود را معرفی کن      اینجا چکار داری؟  
آبدزدک (با لکنت):

م م م من، م م من      ک ک کمک، ک ک مک  
کبوتر:

ای آبدزدک ظالم      خوب آمدی به چنگم  
با دشمن درختان      آماده‌ام بجنگم  
(رویا به طرف کبوتر حمله می‌کند)  
چشمه:

آماده شو کبوتر      رویاه، حمله‌ور شد

(کیوتر، آبدزدک را رها می کند و جلو روباه می ایستد، روباه و کیوتر به هم حمله می کنند، کرم بطرف گل می رود، چشمه جلو او می ایستد، آبدزدک به چشمه حمله می کند و او را می گیرد. کرم چند شاخه را می شکند و می خورد.)

ناگهان باغبان با چوب، سر می رسد.

باغبان:

من آمدم، نترسید با ظالمان بجنگید  
(باغبان، ضربه هائی به روباه و آبدزدک و کرم میزند، هر سه با آه و ناله فرار می کنند و از سن خارج میشوند، باغبان به طرف کیوتر می آید، کیوتر زخمی شده و چشمه گریه می کند)

باغبان: (به کیوتر)

آه ای پرنده عشق	ای آبیار خسته
بگذار تا ببوم	آن شهپر شکسته
بگذار تا ببندم	بال به خون نشسته
برخیز تا بکاریم	آلاله، دسته دسته
سبزست صبح فردا	صبحی خوش و خجسته

چشمه: (با گریه):

ای نازنین کیوتر	برخیز و شستشو کن
من اشک تازه دارم	با اشک من وضو کن
با باغبان و گلها	از مهر، گفتگو کن
صبح است، روی گنبد	بنشین و بق بقو کن

(آفتاب آرام آرام می‌آید، چراغ سن روش می‌شود، صدای خروس، به گوش می‌رسد)

آفتاب:

سلام بر شما باد ای یاوران گلها  
از پشت کوه دیدم پیروزی شما را  
کیوتر: (با نثر)

ای کاش در نگیرد طوفان تند و سختی  
نا نشکند پر من نا نشکند درختی  
باغبان:

ای کاش، هیچ دستی شاخه گلی نمی‌چید  
ای کاش چشم این باغ گلچین، دگر نمی‌دید  
آفتاب:

ای کاش هر مسافر یک نو نهال می‌کاشت  
ای کاش، هر کیوتر یک دسته بال می‌کاشت  
چشمه:

ای کاش هر چه آبست سهم درخت می‌شد  
گل را نشاط می‌داد نا نیکبخت می‌شد  
باغبان:

فردا به یاری هم داریم خانه‌ای سبز  
آئید تا بخوانیم با هم ترانه‌ای سبز  
(باغبان، کیوتر، چشمه و آفتاب، پس از بخش آهنگ، سرود زیر را با

هم میخوانند)

صحرای زندگانی	در دست ما اسیر است
بی سبزه، بی شکوفه	مانند یک کویر است
باید بیروزانیم	گل‌های با صفارا
در دست خود بگیریم	هر دست آشنارا
مثل درخت، باید	ما ایستاده باشیم
سرسبز و با محبت	زیبا و ساده باشیم
فردای ما چه زیباست	سبز و سپید و آبی
بر دوستان مبارک	فردای آفتاب‌بی

والسلام

اسفند ۱۳۶۹

محمد حسین صادقی

اجرای این نمایشنامه برای مدارس آزاد است در موارد دیگر مجوز کتبی نویسنده الزامی است.



فرزند عزیز:

نتیجده‌ای که از نمایشنامه «زیباترین درخت» گرفته‌ای در این  
صفحه بنویس و به نشانی ما بفرست. چنانچه شما یکی از پنجاه نفر برنده  
بهترین نوشته باشید هدیه‌ای به آدرستان خواهیم فرستاد  
نتیجه:

کتابخانه کودکان

۴۶۰

۲۲

قیمت ۲۵۰ ریال